

جلسه‌ی هفتم

(نگاهی به سیر انسان از منظر قرآن کریم)

(آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:

جایگاه (ایمان و عمل صالح)،
(جایگاه از خود گذشتن است)،
و (مؤمن)، در (سیرِ عمل صالح)،
به اختیار خود،
(از خویش سلب اختیار می‌کند)

(مؤمن)،

در هر عملی که انجام می‌دهد،

(خواست الله تعالی را)

(بر خواست خود برمی‌گزیند)

(فعل) ظهور و بروز (صفت)
و (فانی) در آن است.
(صفت) نیز نتیجه و حاصل،
(و فانی در اصل وجود ما) است.

در نتیجه:

(صفت و فعل) ظهور و بروز (اصل وجود)
و (فانی در اصل وجود ما) است.

(کنار گذاشتن اراده‌ی خود)

(و برگزیدن اراده‌ی دیگری)

یعنی:

(فانی شدن اراده‌ی خود)

(در اراده‌ی دیگری)

و از آنجائیکه

(عمل، مرتبه‌ای از مراتب وجود فاعل است)

(کنار گذاشتن اراده‌ی خود)

(و فانی شدن در اراده‌ی دیگری)

به معنای (فانی شدن در دیگری)

به اندازه‌ی یک اراده است.

با (فانی شدن اراده من در اراده‌ی او)
به اندازه‌ی اراده و عملی که انجام داده است،
(من در او فانی می‌شود)

هر اندازه (عمل) بیشتر می‌شود،
(فانی شدن من در او) هم شدت می‌یابد.

و این داستانی است که:

در سیرِ برگزیدنِ
(خواستِ الله تعالی بر خواستِ خود)
رخ می‌دهد.

آرام و آهسته،
سیرِ (ایمان و عمل صالح)،
(من را از خویش سلب کرده)
(او را جایگزین می‌کند)

دل از من بردی ای دلبر به فن آهسته آهسته
تهی کردی مرا از خویشتن آهسته آهسته

و داستان (سیر انسان)،
داستانِ
(چرخه‌ی ایمان و عمل) است.

جایگاه (ایمان و عمل صالح)
(جایگاه از خود گذشتن است)

(مؤمن)، در (سیرِ عمل صالح)،
به اختیار خود،
(از خویش سلب اختیار می کند)

(ادامه‌ی سخن)

در ادامه‌ی این گفتار
به بیان یک دسترسی قرآنی
در تایید مطالب ذکر شده
در بخش قبل می‌پردازیم.

این دسترسی در دو بخش از قرآن کریم،
به صورت فوق العاده‌ای،
نور افشانی می‌کند.

به این آیات توجه کنید!

(قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ)
(فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)
(وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)
(وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

(سورهی آل عمران، آیہی ۳۱)

(فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ
حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ)
(ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ
وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)

(سورہی نساء، آیہی ۶۵)

به شرح و تحلیل
آیات توجه فرمایید!

(قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ)
(فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)
(وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)
(وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

(سورهی آل عمران، آیہی ۳۱)

آیه‌ی شریفه،

از سه بخش تشکیل شده است:

-
- ۱- (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)
 - ۲- (يُحِبِّكُمْ اللَّهُ وَ يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)
 - ۳- (وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

آیه‌ی شریفه در بخش اول حکمی را
به صورت جمله‌ی شرطیه صادر می‌کند:
اگر (حَبِّ اللَّهِ) را دارید،
از من یعنی پیامبر، (تَبَعِيَّت) کنید.

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)

در بخش دوم،

نتیجه‌ی عمل به این حکم را،

(حُبِّ اللَّهِ نَسَبَتْ بِهِ شِمَا)

و **(پوشاندن گناهان شما)** بیان می‌کند.

(يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَ يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)

در بخش سوم،

از دو اسم **(غفور و رحیم)** سخن می‌گویند،
و از **(منشأ این رفتار خداوند)**

پرده برداری می‌کند.

(وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

بخش اول

(داستان محبت و تبعیت)

بخش اول، یک جمله‌ی شرطیه،
دارای دو (کلید واژه‌ی مهم) است:
۱- (تُحِبُّونَ) - ۲- (فَاتَّبِعُونِي)

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)

آیه‌ی شریفه اعلام می‌کند:
اگر (حَبِّ اللّهِ) را دارید،
از من یعنی پیامبر، (تَبَعِيْت) کنید.

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)

برای روشن شدن پیام آیه،
لازم است دو (کلید واژه‌ی)
(حُبّ) و (تبعیت) تحلیل کنیم.

داستان محبت
در کلام مرحوم علامه‌ی طباطبایی

مرحوم علامه طباطبایی در
تفسیر البیان، جلد ۲ صفحه‌ی ۹۶
در شرح معنای (حَبِّ) می‌فرمایند:

(المحبّة) انجذابُ النَّفْسِ إلى الشَّيْءِ،
بما أنَّه جَمِيلٌ.

(محبّت)

(جذب شدن نفس به سوی چیزی)
به این سبب که آن چیز، زیبا است.

و أنت إذا أحببت شيئاً،
فإنما تحبّه لجمال فيه و حسن،

پس وقتی چیزی را دوست میداری،
به سبب (زیبایی و حُسنی) است
که در آن است.

و ربّما صادفت شيئاً من العيب و النقص فيه،
فأوجب ذلك زوال الحبّ إذا لم يكن مستقرّاً.

پس چه بسا

با **(عیب و نقص)** در چیزی مواجه می‌شوی؛

و این **(عیب و نقص)**

موجب زوال **(محبت)** می‌گردد؛

در صورتی که **(محبت)**، استقرار نیافته باشد.

آثار استقرار محبت

و لکن مَعَ ثَبَاتِ الْحَبِّ و استقرارِه،
هَانَ الْعَيْبُ و النقصُ،
اللائحانِ فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي أفعالِهِ.

ولی با ثابت شدن و استقرار (**محبت**)،
(**عیب** و **نقص**) موجود در چیزی،
یا در اعمال آن چیز،
(**کوچک** و **ناچیز**) به چشم می آید.

و كلما اشتدَّ الحبُّ،
ضعف ظهور ما في المحبوب،
من العيب و النقص و تأثيره.

و هر چه (محبت) شدت می یابد؛
(ظهور عیب و نقص محبوب)،
کاهش می یابد.

و لا يزال يضعف حتى يلحق بالعدم.

و دائماً (**عیب** و **نقص**) ضعیف می‌شود،
تا به عدم ملحق می‌گردد.

یعنی هیچ عیب و نقصی،
در نگاه **محب** نسبت به **محبوب** باقی نمی‌ماند.

و هو ما يُقَالُ:
إِنَّ حُبَّ الشَّيْءِ يُوجِبُ حُبَّ آثَارِهِ،

و این همان است که گفته می‌شود:

(محبت) چیزی،

موجب (محبت آثار آن) می‌گردد.

تحمل بلا در کنار محبوب

و لذلك نرى أنّ الإنسان يتحمّل في جنب المحبوب،
من البلى و المحن و الأذى،
ما لا يتحمّل، و لا يسيرا منه لولا الحبّ،

به همین علت می بینیم که انسان،
در کنار **(محبوب)** بلاها و رنج‌هایی را تحمل می‌کند،
که اگر **(محبت)** نبود،
هرگز ذره‌ای از آن را تحمل نمی‌کرد.

و ليس ذلك إلا لأنَّ انجذاب النفس إلى المحبوب،
و اشتغالها به و اجتماع إدراكها فيه،
يوجب ضعف إدراكها لصور البلايا و المحن و المكاره.

دلیل این امر این است که:

(جذب شدن نفس به سمت محبوب)

(و اشتغال به او و جمع شدن ادراک در محبوب) موجب

(ضعیف شدن ادراک نسبت به صورت بلاها و رنجها)

می‌گردد.

پایان جذبه‌ی حب
رسیدن به محبوب

فغاية الحبّ هي الوصول إلى المحبوب؛
و أن لا يحجبه عنه حاجب.

هدف نهایی (محبت)

(رسیدن به محبوب) است؛

و این که:

(هیچ حجابی بین او و محبوب نباشد)

أى أن لا يشتغل نفسه
بإدراك ما يمنع إدراكه عن إدراك المحبوب بوجه.

و این یعنی خودش را به هیچ امری که:
(پرداختن به آن) به هر شکلی،
او را از (پرداختن به محبوب) باز می‌دارد،
مشغول نکند.

فنا

پایان رسیدن به محبوب

و إذا أمعنا وجدنا أنّ نهاية الفوز بالمحبوب:
أن ينسى المحبّ نفسه في جنبه،
بعد ارتفاع سائر الحجب المانعة.

و اگر دقت کنیم، می‌یابیم که:
(پایان رسیدن به محبوب) این است که:
(محب) در کنار **(محبوب)**،
(بعد از برطرف شدن تمامی حجاب‌های مانع)،
(خود را فراموش کند)

طریقِ عشقِ پرآشوب و فتنه است ای دل
بیفتد آن که در این راه با شتاب رود
حباب را چو فِتد بادِ نخوت اندر سر
کلاه داریش اندر سرِ شراب رود
حجابِ راه تویی حافظ از میان برخیز
خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود

و من هنا ما يقال إنَّ غايةَ الحبِّ فناء.

این همان است که گفته شده:
پایان (محبت)، (فنا) است.

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را
هرگز نتوان دید جمال احدی را

بالاترین خواسته‌ی محب
(برطرف شدن حجاب)
و دوستی محبوب

و لما مرّ،
كان أشهى الأشياء عند المحبّ،
ارتفاع الحجب المانعة،

و به دلیل آنچه گذشت:
بالاترین خواسته‌ی (مُحِبّ)،
(برطرف شدن حجاب‌های مانع) است.

و لا بشرى عنده أحبّ،
من بشرى حبّ المحبوب له.

و بالاترین بشارت در نزد **(مُحِب)**،
این بشارت است که:
(محبوب او را دوست می‌دارد)؛

مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا
سایه‌ی او گشتم و او برد به خورشید مرا

یکبار دیگر به خلاصه‌ای از
آنچه گفتیم، توجه کنید!

(محبت)

(جذب شدن نفس به سوی چیزی)
به این سبب که آن چیز، زیبا است.

(عیب و نقص)

موجب زوال (محبت) می‌گردد؛
در صورتی که (محبت)، استقرار نیافته باشد.

دائماً **(عیب و نقص)** ضعیف می‌شود،
تا هیچ عیب و نقصی در **(نگاه محب)**،
نسبت به **(محبوب)** باقی نمی‌ماند.

و **(محب)**، در کنار **(محبوب)**،
بلاها و رنج‌ها را تحمل می‌کند.

هدف نهایی (محبت)؛
(رسیدن به محبوب) است؛
و (پایان رسیدن به محبوب) این است که:

(محب) در کنار (محبوب)
(خود را فراموش کند)

بالاترین خواسته‌ی (مُحِب)،
(برطرف شدن حجاب‌های مانع) است.

و بالاترین بشارت در نزد (مُحِب)،
این بشارت است که:
(محبوب او را دوست می‌دارد)

این بخش از سخن را با
شعری از منصور حلاج به
پایان می‌بریم.

(شعری از حلاج)

كَانَتْ لِقَلْبِي أَهْوَاءٌ مُفْرَقَةٌ
فَاسْتَجْمَعْتُ مَدُّ رَأْتِكَ الْعَيْنُ أَهْوَاءِي

دم هوسهای پراکنده‌ای داشت؛
چون چشمم تو را دید، هوسهایم جمع شد.

فَصَارَ يَحْسُدُنِي مَنْ كُنْتُ أَحْسُدُهُ
وَ صِرْتُ مَوْلَى الْوَرَى مُذْ صِرْتُ مَوْلَائِي

پس هرکس که به او حسد می‌ورزیدم،

به من حسد ورزید؛

و آنگاه که تو مولای من شدی،

من سرور مردم شدم.

تَرَكْتُ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَ دِينَهُمْ
شُغْلًا بِحَبِّكَ يَا دِينِي وَ دُنْيَائِي

دنیا و دین مردم را به خود آنها واگذاشتم؛
تا به حب تو مشغول باشم ای دین و دنیای من.

ما لَامَنِي فَيَكْ أَحِبَابِي وَ أَعْدَائِي
إِلَّا لِيَغْفَلْتَهُمْ عَن عُظْمِ بَلَوَائِي

دوستان و دشمنانم،
در (راه حب) تو مرا ملامت نکردند،
مگر به خاطر غفلتشان،
از عظمت آنچه من به آن گرفتار شده‌ام.

أَشْعَلْتَ فِي كَبْدِي نَارَيْنِ وَاحِدَةً
بَيْنَ الضُّلُوعِ وَ أُخْرَى بَيْنَ أَحْشَائِي

تو دو آتش در جگر من روشن کردی؛
بین دنده‌ها و دیگری بین روده‌های من.

النار أبرد من ثلج علي كبدی
و السيف ألين لي من هجر مولائی

آتش سردتر از برف روی جگر من است؛
و شمشیر از ترک مولایم نرم تر است.

و لا هممتُ بشربِ الماءِ منْ عطشِ
إلا رأيتُ خيالا منك في الماءِ

و من از تشنگی علاقه ای به نوشیدن آب نداشتم؛
مگر اینکه خیالی از تو در آب ببینم.

عزم آن دارم که امشب نیم مست
پای کوبان کوزه دردی به دست
سر به بازار قلندر برنهم
پس به یک ساعت بازم هرچه هست
تا کی از تزویر باشم رهنمای
تا کی از پندار باشم خودپرست
پرده پندار می‌باید درید
توبه تزویر می‌باید شکست
وقت آن آمد که دستی برزنم
چند خواهم بودن آخر پای‌بست

ساقیا درده شرابی دلگشای
هین که دل برخاست غم بر سر نشست
تو مگردان دور تا ما مردوار
دور گردون زیر پای آریم پست
مشتی را خرقه از بر برکشیم
زهره را تا حشر گردانیم مست
همچو عطار از جهت بیرون شویم
بی جهت در رقص آییم از الست

پایان جلسه‌ی هفتم

(نگاهی به سیر انسان از منظر قرآن کریم)

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را
هرگز نتوان دید جمال احدی را
با خود نظری داشت که بر لوح قلم زد
کلک ازلی نقش جمال ابدی را
جانها فلکی گردد، اگر این تن خاکی
بیرون کند از خود صفت دیو و ددی را

در رقص درآید فلک از زمزمه‌ی عشق
چونان که شتر بشنود آهنگ حدی را
ما از کتب عشق نخواندیم و ندیدیم
جز درس و خط بی‌خودی و بی‌خردی را
یا بوسه‌مزن بر لب مینای محبت
یا در خم توحید فکن نیک و بدی را

گل بزمگه خسروی آراست چو بشنید
از مرغ سحر زمزمه‌ی باربدی را
درویش به صد افسر شاهی نفروشد
یک موی از این کهنه کلاه نمدی را
یا رب به که این نکته توان گفت که وحدت
در کوی صنم یافته راه صمدی را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)

(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضِلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)

(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلِمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

جلسه‌ی هشتم

(نگاهی به سیر انسان از منظر

قرآن کریم)

(آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:

داستان (سیر انسان)،

داستانِ

(چرخه‌ی ایمان و عمل) است.

و جایگاه (ایمان و عمل صالح)
(جایگاه از خود گذشتن است)

(مؤمن)، در (سیرِ عمل صالح)،
به اختیار خود،
(از خویش سلب اختیار می کند)

و گفتیم آیه‌ی شریفه‌ی
(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)

اعلام می‌کند:

اگر (حُبِّ الله) را دارید،
از من یعنی پیامبر، (تَبَعِيَّت) کنید.

(محبت)

(جذب شدن نفس به سوی چیزی)
به این سبب که آن چیز، زیبا است.

(عیب و نقص)

موجب زوال (محبت) می‌گردد؛
در صورتی که (محبت)، استقرار نیافته باشد.

دائماً **(عیب و نقص)** ضعیف می‌شود،
تا هیچ عیب و نقصی در **(نگاه محب)**،
نسبت به **(محبوب)** باقی نمی‌ماند.

و **(محب)**، در کنار **(محبوب)**،
بلاها و رنج‌ها را تحمل می‌کند.

هدف نهایی (محبت)؛
(رسیدن به محبوب) است؛
و (پایان رسیدن به محبوب) این است که:

(محب) در کنار (محبوب)
(خود را فراموش کند)

بالاترین خواسته‌ی (مُحِب)،
(برطرف شدن حجاب‌های مانع) است.

و بالاترین بشارت در نزد (مُحِب)،
این بشارت است که:
(محبوب او را دوست می‌دارد)

(ادامه‌ی سخن)

گفتیم آیه‌ی شریفه‌ی
(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)

اعلام می‌کند:

اگر (حُبِّ الله) را دارید،
از من یعنی پیامبر، (تَبَعِيَّت) کنید.

و گفتیم شرح آیه‌ی شریفه‌ی
(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)

وابسته به تحلیل دو (کلید واژه) است:

(حُب) و (تبعیت)

(کلید واژه‌ی **حَبِّ**) را تحلیل کردیم.

حال در ادامه‌ی شرح آیه،
به طرح یک چالش می‌پردازیم:

اگر بالاترین بشارت در نزد **(مُحِب)**،
این بشارت است که:
(محبوب او را دوست بدارد)؛

چالش اساسی این است که:

(مُحِبُّ)،

باید چه (عملی) انجام دهد که:

(محبوب او را دوست بدارد)؟

دسترسی به این چالش،
در این آیهی شریفه‌ی است:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)
(يُحِبِّكُمْ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)

پیام آیه این است که:

اگر **(الله تعالی)** را دوست دارید؛

و دوست دارید:

(الله تعالی) شما را دوست بدارد؛

و راه رسیدن به این دوستی را،

برای شما تسهیل کند؛

و **(موانع)** را از سر راه شما بردارد:

از من یعنی (پیامبر)،

(تبعیت کنید)!

شرح معنای

(تبعیت از رسول الله)

قرآن کریم در توصیف

(حقیقت ایمان)

می فرماید:

(فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ)
(حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ)
(ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ)
(يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)

(سورہی نساء، آیہی ۶۵)

با توجه به این که:
مخاطب این آیه، **(مؤمنان)** هستند؛

تعبیر **(فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ)**

به پروردگار تو قسم که:

(اینان ایمان نمی آورند)

نشان دهنده‌ی **(حقیقت ایمان)** است.

آیه، قسم می خورد که:

(**مؤمنان** ایمان می آورند)

این تعبیر نشان می دهد که:

ایمان نیاوردن مؤمن به معنای

دسترسی پیدا نکردن به (**حقیقت ایمان**) است.

سپس راه دسترسی پیدا کردن،
به **(حقیقت ایمان)** را بیان می‌کند:

(فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ)

به پروردگار تو قسم که مؤمنان:
(به حقیقت ایمان دسترسی پیدا نمی‌کنند)
مگر این که:

(يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ)

تو را در مشاجرات بین خودشان حاکم کنند.

(ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ)

سپس از حکمی که ما بین آنها جاری می‌کنی،
در درونشان تنگنایی نبینند.

سپس در یک بیان
راهگشا و شگفت می فرماید:

(و يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)
(و تسلیم تو شوند)

پیام آیهی شریفه‌ی

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي)
(يُحِبِّكُمْ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)

این بود که: